

دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی

دوره جدید، شماره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، صص ۱۶-۱

اهمیت جاحظ و دیدگاه‌های او در نقد و ادب اسلامی - ایرانی

مهدی محبتی

استادیار پژوهش پژوهشکده
علوم انسانی و اجتماعی جهاددانشگاهی

چکیده

بی‌تردید، در میان بینان‌گذاران فرهنگ و ادب اسلامی، جاحظ چهره‌ای ممتاز است. حوزه وسیع اطلاعات، ژرفای دانش و به ویژه نگاه خاص به ادبیات و فنون ادبی از او شخصیتی کم‌نظیر ساخته است. او علاوه بر زمینه‌های عام دانش و تسلط بر غالب علوم اسلامی و ادبی، در حوزه نقد ادبی و به ویژه در حوزه نقد بلاغی جایگاه ویژه‌ای دارد. اگر چه چنان که باید در تمدن اسلامی و خصوصاً دنیای فارسی زبان، به آراء و آثار او توجه نشده است؛ اما اکثر نظریه‌پردازان علوم بلاغی و شاعران و نویسندگانی که گرایش‌های بلاغی دارند، عمیقاً متأثر از نظریات جاحظ هستند. او در حوزه خاستگاه شعر و علل ظهور آن، ویژگی‌های سخن و شعر خوب، تمایزات لفظ و معنا و ویژگی‌های ساخت، بافت و محتوا، روان‌شناسی شعر و شاعر، دلایل تفاوت رویکردهای ملت‌ها به سخن منظوم و منشور و عدم اقبال پاره‌ای از آنها به فرهنگ مکتوب، سخنانی تازه و قابل تحلیل دارد؛ چنان که در زمینه ریشه‌شناسی لغات، آواشناسی تطبیقی، معناشناسی و نظایر آنها نیز نکته‌های فراوانی گفته است که درک و تفسیر آنها جان و توانی تازه به ادبیات فارسی و نظریه‌پردازان جهان اسلام می‌بخشد. وی اگر چه بیش از ۳۶۰ اثر آفریده است، ولی عمده نظریه‌های ادبی خود را در دو کتاب «البيان والتبيين» و «الحيوان» گنجانده و برخی رساله‌های مستقل ادبی هم نگاشته است. هدف این مقاله تبیین دو نکته عمده است: اول بررسی، طبقه‌بندی، تفسیر و تحلیل آراء و آثار جاحظ در باره ادبیات و نقد ادبی و بیان جایگاه او به عنوان پدر علوم بلاغی. دوم تأکید بر تأثیر عظیم و عمیق جاحظ بر متفکران ایرانی به خصوص شاعران و نویسندگان آن و بالاخص در حیطه نقد ادبی و رویکرد بلاغی آن. چون نویسنده معتقد است که مهم‌ترین رویکرد نقد ادبی در زبان و ادب فارسی، رویکرد بلاغی بوده است و جاحظ «موسس علوم بلاغی» در جهان ایرانی - اسلامی است.

واژگان کلیدی: جاحظ، رویکرد بلاغی، فرهنگ ایرانی - اسلامی، نقد ادبی

جاحظ را «پادشاه نثر عرب» و «بزرگ‌ترین ناقد ادبی فرهنگ اسلامی» و یکی از چهار ستون اصلی تمدن اسلامی خوانده‌اند (داوود سلوم: ۱۹۸۱، ۱۲۲) و گاه مقام او را تا بدان جا بر کشیده‌اند که یکی از دلایل اعجاز قرآن را ایمان جاحظ بدان دانسته‌اند. (کردعلی، ۱۹۹۱: ۳۴)

در این تردیدی نیست که جاحظ، حیات فرهنگی پرباری داشته است و تقریباً بیشتر اوقات شبانه‌روزش را به تلقین، تکرار، مشاهده، تأمل، نوشتار و گفتار، در دو شیوه جدّ و هزل می‌گذرانده و گاه از شدت علاقه به کتاب و کتابت، دکان‌های وراقان و کتاب فروشان را کرایه می‌کرده است تا با خیال راحت تا پگاه در آنجا واژه بجوید. (عاکوب علی‌العیسی، ۲۰۰۲: ۱۳۶) این جستجو حجم عظیمی از دانسته‌ها و دانش‌ها را در ذهنش جای داده است و او را به گونه‌ای توانا ساخته تا در چندین زمینه که گاه ارتباطی هم به یکدیگر ندارند، خوب و شایسته مطلب بنویسد و مجموع نوشته‌های‌اش را به حدود ۳۶۰ اثر اعمّ از کتاب و رساله برساند. (عبدالعزیز عتیق، ۱۹۸۶: ۳۲۵) هر چند این نوشته‌ها ساخت و انسجام واحد و نظام‌مندی ندارند و گاه در داخل یک کتاب و رساله هم از یک نظام فکری همخوان متابعت نمی‌کنند. (م. عبدالجلیل، ۱۳۶۳، ترجمه آذرنوش: ۱۳۵)

با این همه، گفته‌ها و آراء جاحظ در حیطه فرهنگ، معرفت و علم به صورت عام و در باب نقد و ادب اسلامی به صورت خاص، دقیق و عالمانه و از سر شناخت و آگاهی است و دارای نکته‌های ناب و نایاب و ملاحظات بسیار قابل تأمل است. (الحاجری، ۱۹۶۹: ۹۶ و زرین کوب، ۱۳۶۳: ۱۴۸) اهمیت ویژه و ممتاز او، در حوزه ادبیات و نقد ادبی و تکوین و تدوین شاخه‌های مختلف نقد به خصوص نقد بلاغی است. تأثیر وی در این باب چندان است که غالب محققان تاریخ نقد و ادبیات، جاحظ را پیشگام و پدر نقد بلاغی و بیانی دانسته‌اند و تقریباً همگی از نقش عظیم او در رشد و شکوفایی نقد بلاغی سخن گفته‌اند. (ذکاوتی قراگوزلو، ۱۳۸۰: ۱۸۴ و حنّالفاخوری، ۱۹۵۳: ۴۳-۴۱) ضمن اینکه جاحظ از نظر زمانی هم در میان ادیبان و منتقدان ادب اسلامی جایگاه خاصی دارد و تقریباً جزء نخستین ناقدان بزرگی است که از خویش، کتاب و رساله مستقلی بر جا نهاده است. فقط ابن‌سلام جمحی و کتاب طبقات الشعراء اوست که از نظر زمانی بر جاحظ تقدّم دارد؛ چه وفات جاحظ به یقین در سال ۲۵۵ هـ بوده است. کتاب طبقات با همه اهمیتی که دارد، نتوانسته است مثل آثار جاحظ بر تمامی شعب و شاخه‌های ادب و نقد اسلامی نگاه اندازد و در هر زمینه‌ای، نکته‌هایی تازه بیان نماید. اهمیت دیگر جاحظ در آن است که وی ابتدا با مجموعه گرایش‌های فرهنگی، علمی و کلامی عصر خود به صورت دقیق آشنا شد و با هوش و دقت ویژه خود، توانست جریان‌های مستقل دیگری در عصر خویش و بعد راه اندازد. یکی تأثیر عظیم او بر مباحث اعتقادی و کلامی است؛ چنان

که از پس او فرقه‌ای تحت عنوان «جاحظیه» ایجاد گشت و تقریباً تمامی متکلمان را به نوعی زیر نفوذ خود آورد. دیگری، تعدد منابعی بود که جاحظ دیده و شناخته بود و حجم عظیم مباحث و موضوعاتی که در زمینه نقد و ادب و بلاغت به میان آورده بود؛ چندان که کمتر جریان خاص در حوزه ادبیات و نقد را می‌توان از پی جاحظ دید که به نوعی تحت تأثیر یکی از آثار و شاگردان او نباشد. (احسان عباس، ۱۹۸۱: ۱۰۵-۱۰۴)

جاحظ اگر چه در ادب و نقد ادبی مکتب خاص و مشخصی ایجاد نکرد، اما با مجموعه آثار و گفتارش تأثیری عظیم و ویژه بر ادبیات و نقد ادبی عصر خود و اعصار دیگر نهاد که از جهات بسیار قابل بررسی و تأمل است.

جاحظ و فرهنگ و ادب ایرانی

جاحظ نه تنها بر متفکران، شاعران و نویسندگان عرب زبان در عهد خود و پس از آن تأثیر نهاد، بلکه بر سایر اقوام از جمله ایرانیان تأثیر آشکاری داشت. او از چند جهت بر فکر و فرهنگ فارسی و ایرانی تأثیر نهاده است:

۱- پرورش و گسترش بحث‌های عقیدتی و اسلامی، به ویژه مسأله اعجاز قرآن و کیفیت آن. ایرانیان تحت تأثیر او - گر چه بیشتر به زبان عربی - سهمی بزرگ و اساسی در تبیین و تکوین مباحث قرآن‌شناسی و به ویژه راز اعجاز قرآن داشتند و از آثار و اندیشه‌های جاحظ بهره‌های فراوان بردند. از ابن قتیبه دینوری و قاضی جرجانی گرفته تا عبدالقاهر جرجانی و سکاکی و تفتازانی و فخر و قطب رازی همه به گونه‌ای در برخورد با مسأله اعجاز قرآن، زیر نفوذ نگاه و بیان جاحظ بوده‌اند.

۲- مسائل مربوط به شعوبیه و شعوبی‌گری که یکی از مهم‌ترین مقوله‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و حتی زبانی جهان اسلام بود و جاحظ در عصر خود یکی از سردمداران طرح و بیان این گونه مباحث بود و ایرانیان نیز با تأثر از اندیشه‌های او و گاه در تقابل با وی، نقشی عمده در این نهضت ایفا نمودند.

در این مجال، این دو بعد تأثیرگذاری جاحظ منظور ما نیست. هر چند وی از جهات دیگری هم - علاوه بر موارد فوق - بر ذهن و زبان ایرانیان تأثیرات فراوان داشته است. آنچه که در این مکان اهمیتی ویژه به جاحظ و تأثیر او بر فرهنگ ایرانی می‌بخشد، نقش بی‌بدیل وی در پی‌اندازی، گسترش و شکوفایی رویکرد بلاغی در قرآن‌شناسی و نقد ادبی است. جاحظ بدون تردید مؤسس و پدر این رویکرد به شمار می‌آید. (عتیق، ۱۹۸۶: ۳۲۵) از آنجا که رویکرد بلاغی در فرهنگ و ادب فارسی، مهم‌ترین رویکرد نقد ادبی است، بدان حد که هیچ یک از رویکردهای دیگر نقدی - جز تا حدودی

نقد اخلاقی - توان برابری و یا حتی نزدیکی بدان را نداشته است؛ همه شاعران و نویسندگان و بعد ناقدان بزرگ زبان و ادب فارسی - چه در آثار شعری و چه در آثار منشور - رویکردی کاملاً بلاغی دارند و به طور کلی ادب و ادبیات را در مهم‌ترین تعریف و تعبیر، افروختن «چراغ بلاغت» و «گشاده زبانی» و «لطف سخن» و نظایر آن می‌دانسته‌اند.

اگر نوع نگاه این شاعران و نویسندگان از مقوله بلاغت و نقد بلاغی و به طور کلی نقد ادبی، به درستی پی‌گیری شود، روشن می‌گردد که بیشتر ادیبان فارسی و یا عربی‌نویس، مثل جرجانی و سگاک‌ی به نوعی تحت تأثیر فکر، زبان و نگاه جاحظ هستند. او بود که برای نخستین بار طرح ساخت معرفتی بلاغت را در جهان اسلام در ابعادی وسیع و با بیانی شگفت و زیبا در انداخت و همه اقوام و ملل و گونه‌های فکری و زبانی جهان اسلامی از جمله ایرانیان را زیر نفوذ نگاه و زبان خود آورد. بر این مبنا، علاوه بر ابعاد فرهنگی شخصیت جاحظ، او برای فرهنگ و زبان ایرانی از چندین منظر قابل توجه و تأمل است. در واقع دریافت مبانی معرفت‌شناختی علوم بلاغی در نگاه جاحظ و درک و فهم نوع نگاه او به نقد ادبی و شعر، می‌تواند به درک ریشه‌های فرهنگی ایران به صورتی شایان کمک نماید.

نگاهی به آثار ادبی جاحظ

جاحظ جزو پرکارترین نویسندگان فرهنگ اسلامی است، اما دو اثر او؛ یعنی «البيان والتبيين» و «الحيوان» از دیدگاه نقد ادبی اهمیت فراوانی دارند. وی در لابه لای این دو کتاب بسیاری از مسائل ادبی و زمینه‌های مرتبط با ادبیات از جمله نقد ادبی را گنجانده است. علاوه بر آن، جاحظ چند رساله مستقل هم در باب نقد و بلاغت و اعجاز و زمینه‌های مربوط بدان‌ها نوشته است که پاره‌ای از آنها تا کنون چاپ نشده است. (ابوملحم، ۱۹۸۷: ۲۴-۵)^۱ به دلیل اهمیت دو کتاب فوق، ابتدا آنها را به اختصار معرفی می‌کنیم و در پی، به تعریف و تقسیم نظریات و آراء جاحظ در حیطه نقد ادبی می‌پردازیم. گفتنی است که جاحظ در حیطه‌های آواشناسی، الفاظ، ریشه‌شناسی لغات، لغت‌شناسی تطبیقی، معناشناسی، لهجه‌های قومی، تفاوت کاربردهای نحوی و واژگانی و نظایر آنها مطالب جدی و جدیدی دارد که برای گریز از تطویل بدان‌ها نمی‌پردازیم. (ر. ک. شارل بللا، ترجمه ابراهیم گیلانی، ۱۹۸۵: ۱۷۱)

۱- الحيوان

این کتاب، در ظاهر مرتبط با زمینه‌ها و موضوعات جانورشناسی و طبقه‌بندی انواع جانوران است؛ اما کتابی صرفاً مربوط به آن زمینه نیست و در لابه لای آن انبوهی از مباحث ادبی و نقدی می‌توان

یافت. «الحيوان» مفصل‌ترین کتاب جاحظ است که جز با وقت و حوصله فراوان و دسته‌بندی مجدد آراء و آثار او در این کتاب، نمی‌توان چنان که باید و شاید از نکته‌های ادبی آن سود برد. جاحظ اگر چه الحيوان را به تأثیر از کتاب الحيوان ارسطو نوشته است و در برخی مباحث از ارسطو جمله‌ها و اطلاعاتی نقل می‌نماید (حاجری، ۱۹۶۸: ۴۱۶-۴۱۴)، ولی اساساً این کتاب، حاصل زحمات طاقت‌فرسا، دغدغه ذهن، شیوه جستجوی علمی و مسافرت‌ها و بیابان‌نوردی‌ها و تأملات و به ویژه مشاهدات شخصی او است. جمع و گردآوری آراء و گفته‌های جاحظ - در باب ادب و نقد - در این کتاب طویل، خود می‌تواند یک کتاب مستقل ادبی باشد. روش جاحظ در الحيوان آن است که اسم یا موضوعی را نقل می‌نماید و در پی بیان ویژگی‌های آن برمی‌آید و بر طریق الکلام بجزرالکلام به مباحث فرعی و از جمله ادبی می‌رسد و در باب آن حق مطلب را می‌گذارد. جاحظ در تألیف و تنظیم الحيوان طبق گفته خویش، رنج و مرارت بسیار کشیده و فقرها و آوارگی‌های فراوان به جان خریده است. (الحيوان، جلد ۴، صفحات ۲۰۹-۲۰۸) هدف اصلی جاحظ از نوشتن این کتاب، بیان مشابهت‌های زیستی و رفتاری میان انسان و حیوان، تعیین منزلت دینی حیوانات در عراق روزگار خویش، رقابت بر سر مسائل عقیدتی و بیان برتری دیدگاه خویش از منظر بحث‌های شعوبی که در زمانه او شایع بود و غالباً حیوان‌شناسی را هم به عنوان بخشی از این مفاخرات و منافست‌های خود به کار می‌گرفتند، ثبت تجربیات و مشاهدات خیل عظیم سپاهیان و دریا‌نوردانی که از بصره دیدن می‌کردند و نیز خشنودسازی عالمان ادب دوست عصر خویش از طریق وصف و شناسایی حرکات و رفتار و ویژگی‌های حیوانات بود. (حاجری، ۱۹۶۹: ۴۰۹-۴۰۰) نتیجه‌ای که جاحظ از تألیف این کتاب می‌گیرد نیز، قابل توجه است: «هر چه ما درباره شناخت حیوانات از فلاسفه شنیده بودیم یا در آثار طیبیان و متکلمان خوانده بودیم، همه را یا نزدیک به همه را در اشعار عرب و کلمات بادیه‌نشینان خودمان دیدیم.» (الحيوان، جلد ۳، ص ۲۶۸) افزون بر آن که از این کتاب فواید فراوانی در باب موضوعات دیگر از جمله ادبیات و نقد ادبی می‌توان یافت که بدان اشاره خواهیم کرد.

۲- البیان و التبيين

البیان و التبيين مهم‌ترین کتاب جاحظ در زمینه ادبیات، نقد و به ویژه بلاغت عربی است. این کتاب، مجموعه‌ای از مهم‌ترین و متداول‌ترین موضوعات و مقولات فرهنگی - ادبی را دربر گرفته و در صیغه‌ای روایی و تاریخی بیان شده است؛ اگر چه گاهی از صورت بیان روایی فاصله می‌گیرد و نویسنده مستقیم به ذکر و نقد و تفسیر مسائل و مباحث مورد اعتقاد خود می‌پردازد. غالب کسانی که به تاریخ فرهنگ اسلامی و عربی پرداخته‌اند، البیان و التبيين جاحظ را یکی از چهار رکن عمده تمدن اسلامی شماره‌ده‌اند. اهمیت ویژه این کتاب در رویکرد بلاغی آن است که هم از بدو پیدایی، معیار و

میزان نگاهی بلاغی، خصوصاً برای خطیبان و متکلمان بوده است و به گفته ابوهلال عسکری:

«بزرگ‌ترین و نامدارترین کتب بلاغی کتاب البیان و التبيين ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ است که - به جان خودم سوگند - بسیار فایده است و سرشار از سود. چون این کتاب در برگزیده فصل‌هایی شریف و گفتارهای لطیف و خطبه‌های نظیف و خبرهایی نو است و نام خطیبان را دربر دارد و نیک می‌نماید که میزان سواد و درک آنها از بلاغت و خطابه و امثال این مسائل تا چه پایه است.» (ابوهلال عسکری، الصناعتین بی تا: ۱۰)

کاربردهای بلاغی و آماده‌سازی کامل متکلمان و خطیبان در ایراد بحث‌های اعتقادی و قرآنی به صورت خطابه و مناظره، هدف اصلی تدوین این کتاب بوده است. به همین جهت در لابه لای کتاب علاوه بر بیان نکات نغز و عالی و تبیین شیوه کارکرد سخن و قالب و لفظ، نویسنده بسیاری از ویژگی‌های ایراد خطابه مثل نوع ایستادن، حرکات دست، چرخش سر و گردن، حالت لب‌ها و نحوه ادای حروف و مانند آنها را برمی‌شمارد و نمونه‌های فراوانی از این دست ارائه می‌دهد. (حاجری، ۱۹۶۹: ۴۳۳-۴۲۶)

این اهمیت خاص باعث شده است که کتاب البیان و التبيين در موارد بسیار، مورد نقد و تفسیر و تقلید و تبویب قرار گیرد. یکی از مشهورترین دسته‌بندی‌ها، از آن طه حسین، نویسنده معاصر عرب است. وی در دو موضع این کتاب را موضوع‌بندی کرده است و معتقد است که کل مطالب البیان و التبيين در این دو طبقه‌بندی موضوعی جای می‌گیرد. نخست در کتاب من تاریخ الادب العربی جلد دوم می‌نویسد تمام مطالب البیان و التبيين در باب بلاغت می‌تواند در زیر چهار عنوان جا بگیرد:

۱- درستی مخارج حروف

۲- درستی واژگان و پرهیز از حروف نامطبوع و متنافر

۳- ایجاز و اطناب و رعایت حال مخاطب در جمله

۴- حالت‌های خطیب و هیأت و حقیقت او (طه حسین، ۱۹۶۸، ج ۲: ۴۸۲)

و دیگر بار در خطابه‌ای مشهور به زبان فرانسه در کنگره بین‌المللی شرق‌شناسان در پاریس که متن سخنان او را استاد عبادی به عربی برگردانده و در مقدمه کتاب نقد النثر منسوب به قدامه بن جعفر آورده است. وی در این باره می‌گوید کل مطالب این کتاب از نظر نوع نگاه به نقد، در سه دسته جا می‌گیرد:

۱- بیان نوع نگاه عرب به نقد از آغاز تا پایان دوره جاهلی

۲- تفسیر نگاه آنها به حیطه‌های نقد ادبی از ظهور اسلام تا پایان قرن دوم و بیان تأثیر متکلمان بر

نقد و ذکر مسائل عینی نقد

۳- تبیین ظهور طبقه جدید دیوانیان که اهل فکر و فرهنگ و اکثراً ایرانی و غیر عرب بودند و موجبات رواج نویسندگی را فراهم کرده‌اند. (طه حسین، ۱۹۵۱: ۶-۳)

اگر چه مطالب طه حسین نادرست نیست و تا حدودی دربرگیرنده موضوعات کتاب البیان و التبیین هست؛ ولی واقعیت آن است که این کتاب از نظر حیطه معنایی و موضوعی بسیار فراخ‌تر از مباحث و موضوعات بالاست و بسیار پراکنده‌تر و پریشیده‌تر از آن است که در چند موضوع معدود بگنجد و همه مباحث‌اش دقیقاً به شمار در آید. در این کتاب همه گون مطلبی می‌توان یافت؛ اما با رنج و مرارت فراوان و با وقت و دقت بسیار. و این نقطه ضعفی است که بر کتاب از آغاز ننگارش می‌گرفته‌اند. چنان که ابوهلال هم با آن همه تعریف ناچار به اعتراف گشته و نوشته است:

«ضعف این کتاب در آن است که از حد و قلمرو بلاغت خارج شده است و اقسام و موضوعات بیان، در لابه لای آن پراکنده شده است. چندان که آن موضوعات و قواعد در میان مثال‌های فراوان آن گم گشته است و جز با تأمل طولانی و جستجوی بسیار چیزی به دست نمی‌آید.» (عسکری، ۱۱)

به هر حال، جاحظ با نوشتن این دو کتاب راهی نو در فراروی نقد اسلامی - عربی گشود و طیف وسیعی از بزرگان میدان ادب و اندیشه را وام‌دار خود ساخت و به دلیل نوع نگاه و وسعت معلومات و تأثیر فراوان، نقطه تلاقی بزرگان فرهنگ شد. (عتیق، ۱۹۸۶: ۳۲۶)

دیدگاه‌های ادبی جاحظ

۱- خاستگاه شعر

یکی از مباحث مهمی که جاحظ علاقه‌مند بوده و بدان سخت اندیشیده است؛ نحوه جاری شدن سخن بدیع و به ویژه شعر در قلب و زبان هنرمندان است. او جزو نخستین متقدمانی است که در اقلیم شرق میانه در این باب سخن گفته است و خوب هم گفته است. وی نفس قوه الهام و جوشش سخن خوب را نوعی بخشش الهی به سرزمین و مردمانی خاص می‌داند و به صراحت می‌گوید:

«این قدرت به اندازه‌ای به ملت‌ها می‌رسد که خدا بداند آنها، غریزه و اقلیم و عرق، بخشیده است.» (الحيوان، جلد ۱، ص ۳۸۱)

از همین جا، بنیاد نظریه او در باب شعر هم شکل می‌گیرد؛ یعنی الهام به طور عام و شعر به صورت خاص، دارای سه رکن عمده است: غریزه، اقلیم، عرق. حاصل جمع این سه، شعر را می‌سازد و اگر هر کدام از این سه رکن نباشد، شعر از جهتی آسیب می‌بیند. وی در طرح این نظریه احتمالاً تحت تأثیر نظریات ابن‌سَلَام در طبقات الشعرا بوده است. (احسان عباس، ۱۹۸۱: ۹۷ و نیز ابن‌سَلَام، بی‌تا: ۲۷۰)

از همین دیدگاه بهترین قوم در نگاه او برای سرودن شعر، اعراب، به ویژه بادیه‌نشینان هستند. چون «بر روی زمین، سخنی سودمندتر و گواراتر و دلنشین‌تر در گوش، و خردپسندتر و راحت‌تر به زبان و رساتر به بیان، از سخنان اعراب بادیه نیست.» (البیان و التبیین، ج ۱ ص ۱۴۵ و سلوم، ۱۹۸۱: ۱۲۵) و چون «تنها عرب‌های بدوی هستند که سخن از دل‌شان می‌جوشد حال آن که شهرنشینان با عقل و فرهنگ شان سخن می‌گویند.» (الحيوان، ج ۳، ص ۱۳۲)

در میان عرب‌ها، اعراب بادیه، بهترین خاستگاه و جایگاه شعری‌اند^۲ و در میان ملت‌ها، قلب عرب بهترین جایگاه جوشش شعر است. زیرا یونانیان اصولاً خطیب نداشته‌اند. آنها می‌پنداشته‌اند که جالینوس گویاترین مردم بوده است، در حالی که هیچ کتابی از او به خطیبی یاد نکرده است و نه از جنس بلاغت، سخنی از او گفته‌اند. (البیان و التبیین، ج ۳، ص ۱۲)

ایرانیان نیز اگر چه بلاغتی دارند، اما سخن‌شان مصنوع و متکلف است و سخنور جز با تأمل و تمرین فراوان، بدان نمی‌رسد، آنهم پس از یادگیری رسوم گذشتگان. (همان، ص ۱۳) و هند هم بلاغتی دیمی دارند که ریشه‌ای ندارد و همین گونه از آغاز بوده است که بوده است. (همان، ج ۲، ص ۱۲) حال آن که بلاغت و گشاده‌زبانی عرب به صورت بدیهه و بدیهی از طبع‌شان می‌جوشد، آن سان که آب از چشمه می‌تراود. (همان، ج ۳، ص ۱۳ و الحيوان، ج ۴، ص ۳۸۰)

وی سپس در پی تفسیر علت این گشاده‌زبانی در عرب برمی‌آید و می‌گوید، نخستین علت این امر آن است که شعر، «دیوان العرب» است و مجلای تمام حسن و اندیشه و ذوق او، حال آن که ایرانیان و یونانیان نهایت ذوق شان را صرف شعر نساخته‌اند و آن را در پی‌اندازی معماری و ساختمان صرف کرده‌اند. (الحيوان، ج ۱، ص ۱۸۱) علت مهم دیگر آن که، اعراب در درازای فرهنگ شان، از نظر اجتماعی و معیشتی، همواره مردمی متوسط‌الحال بوده‌اند و هیچ‌گاه نه چندان فقیر بوده‌اند که از ضعف جان شان بر آید و نه چنان دارا که لقمه از دهان شان در آید، به همین جهت بهترین مردمان برای خلق آثار ذوقی و به ویژه شعر و شاعری بوده‌اند. (ابوالمحم، ۱۹۸۷: ۶۹) علت سوم هم اقلیم خاص عرب است که ارتباطی تنگاتنگ با شعر و نوع سرایش او دارد. (البیان و التبیین، ج ۱، ص ۶۹)

وی با اعتقاد به چنین دیدگاهی، در تعریفی مقایسه‌ای، بلاغت را از زبان چند دانا که هر یک متعلق به کشوری خاص هستند، چنین باز می‌نماید: «به ایرانی گفتند بلاغت چیست؟ گفت: معرفت فضل از وصل. به یونانی گفتند بلاغت چیست؟ گفت: قسمت‌بندی درست کلام و کلام برگزیده. به رومی گفتند بلاغت چیست؟ گفت: بیان نیکو به بداهه گفتن و سرشاری سخن بدون درازی آن. به هندی گفتند بلاغت چیست؟ گفت: دلالت روشن کلام و دانستن زمان آن و اشارات خوب.» (البیان و التبیین، تصحیح سندوبی، جزء اول، ص ۹۱)

بر اساس همین دیدگاه جاحظ کتاب مهم المحاسن والاضداد خود را چنین آغاز می‌نماید: «ایرانیان میراث فرهنگی خود را با ایجاد شهرها و قلعه‌ها پاس می‌داشتند، مثل کاخ اردشیر و اصطخر و ساختمان‌های مداین و سدیر و عربان هم با عجمان در ساخت آنها شرکت کرده‌اند. اما عرب‌ها با نوشتن کتاب و نگه داشت اخبار و اشعار و گفته‌های خویش از آنها متمایز شدند. چون نوشتن کتاب و انتقاش به زبان، بسیار بهتر از ساختمان، میراث فکری بشر را نگه می‌دارد. البته شعر و خاستگاه آن به نظر او در زمان‌های مختلف، متفاوت می‌شوند و هر زمانه‌ای شعر و شاعری ویژه خود را خواهد داشت. (الحيوان، ج ۴، ص ۳۸۱)

این شیوه تحلیل و نگاه جاحظ به مسأله شعر و خاستگاه آن، شباهت بسیار دارد به آراء نظریه‌پردازان جدید فرهنگ، به ویژه در غرب که تولید فرهنگی را ویژگی غالب طبقه متوسط می‌دانند. یعنی نه کسانی که ثروت زیاد آنها را از تولید فرهنگ دور می‌نماید و نه کسانی که فقر فراوان امکان تولید فرهنگی بدانان نمی‌دهد. جاحظ در طرح این نظریه، هوش و فراست بسیار به خرج داده است و گفتارش با مدرن‌ترین نظریه‌پردازان امروز جهانی همسویی و همسانی دارد. (ولک، ج ۴، ۱۳۷۹: ۶۴ و ۸۰، نیز همان، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۴۷، ۲۴۶)

۲- سخن خوب

دیدگاه جاحظ در باب سخن خوب بسیار پریشیده‌تر از باورهای دیگر اوست. به همین جهت، شاید نتوان اصولی منظم و منسجم را از مجموع سخنان و گفته‌های او در باب سخن خوب و به ویژه، ویژگی‌های یک شعر خوب دریافت و طبقه‌بندی کرد. نخستین مانع آن است که او هم مثل گذشتگان، معرفت خویش را بر شعر نهاده است. (احسان عباس، ۹۴) حال آن که شعر از همه جهت وافی برای این مقصود نیست. مانع دوم پریشان‌گویی‌ها و گاه کلمات تناقض آمیزی است که او در باب شعر خوب می‌گوید^۲ و سوم آن که برای سخن خوب، اصطلاحات فراوانی آورده است. گاه بلاغت می‌گوید و گاه ایجاز، گاه فصاحت و گاه شعر خوب، گاه خطبه خوب و گاه هم به طور مطلق می‌گوید سخن خوب و یا بهترین سخن آن است که چنین و چنان باشد. خواننده دقیقاً نمی‌داند که آیا در نگاه او همه این واژه‌ها و اصطلاحات به یک معناست یا هر کدام با نگاه و تعریف خاصی به میان آورده شده است. (ر.ک. الحيوان، ج ۱، صفحات ۳، ۷۵، ۳۱۱، ۳۱۲ و نیز احسان عباس، ۱۹۸۱: ۱۰۰)

با وجود همه این موانع، شاید بتوان توصیفات او را جایگزین تعریف کرد و نظر او را در باب سخن خوب و به ویژه شعر، چنین طبقه‌بندی کرد.

۱- شعر خوب زمان‌مند و زمان‌بند نیست و به گروهی خاص و شغل و پیشه‌ای ویژه تعلق ندارد و توسط ناقد بصیر در هر سیرت و صورتی که باشد، شناخته می‌شود. (البيان والتبيين، ج ۱، ص ۲۰۷، الحيوان، ج ۳، ص ۱۳۰)

۲- شعر خوب ساختاری چنین دارد: وزن درست و راست، لفظ برگزیده و پاک، کلمات آسان، رونق و گیرایی، برخاسته از ذوق سلیم، سبک نیک و محکم، نه وحشی غریب و نه بازاری سست. (الحيوان، ج ۳، ص ۱۳۲-۱۳۱) و نیز: اجزای اش هماهنگ و به هم پیوسته است، ساده بر زبان جاری می‌شود مثل جاری شدن روغن بر آن، از واژه‌های متنافر و ناهمخوان دور است. (البیان والتبیین، ج ۱ ص ۶۷-۶۵) و با مسائلی چند جان و نمک می‌گیرد و بیشتر تقویت می‌شود: استخدام ملیح اصطلاحات کلامی و علوم دیگر، به کارگیری لغات و واژه‌های بیگانه و قابلیت برای حفظ و نگهداری در خاطر (همان، صفحات ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۸۷) چون شعر سرایی، هنرمندی است و شعر خوب، هنر. هنری که نوعی بافته‌سازی کلامی و تصویرپردازی واژگانی است. (الحيوان، ج ۳، ص ۱۳۲)

۳- مهم‌ترین ویژگی یک سخن خوب در دیدگاه او، ایجاز است. وی این نکته را به صورت‌های گوناگون در کتاب‌های خویش بیان کرده است از جمله: «بهترین کلام آن است که اندک آن، تو را از بسیاری گفتار بی‌نیاز سازد و محتوای اش در ظاهر الفاظ آشکار باشد و خداوند بزرگ و بی‌نیاز هم، شکوه و روشنایی خویش را به مقدار نیت و پاکی گوینده بر آن پوشانده باشد. پس هر گاه معنا بلند و الفاظ، رسا بود و از طبعی مستقیم جوشیده بود و از زشتی و نارسایی و تکلف هم دور بود، در قلب چنان اثر می‌کند که باران در خاک مرغوب.» (البیان والتبیین، ۸۳)

این نکته که یک سر کلام خوب در دست خداست و اوست که آن را در دل‌ها می‌نشانند، از ویژگی‌های مهم آراء ادبی در دیدگاه‌های دینی جاحظ است که باید به جای خود مورد بحث و تحلیل قرار گیرد. در جای دیگر می‌گوید: «ایجاز غالباً پسندیده است و اطناب ناپسند، اما گاه پیش می‌آید که اطناب، بهتر از ایجاز کاربرد دارد، اما هر دو شیوه در نزد انسان عاقل، ابزار و دلایلی دارد؛ چون هر سخن جایی و هر گفته جوابی دارد. هر چند در نهایت، ایجاز راهی ساده‌تر و بهتر از اطناب پیش‌رو می‌گذارد. زیرا هر چه از حد خود بگذرد؛ غالباً اثر معلقوس می‌گذارد.» (ابوملحم، ۱۹۸۷: ۲۹۵-۶)

۴- ویژگی دیگر سخن خوب، به ویژه شعر آن است که اصولاً قابل ترجمه نیست. چون «ترجمه هرگز آدمی را به متن کلام نمی‌رساند و همه ویژگی‌های سخن را بر نمی‌تاباند و حقایق رویکردهای کلامی و دقایق اختصارات بیانی را نشان نمی‌دهد و هرگز تمام حقوق سخن را نمی‌گذارد و امانت را به کمال نمی‌رساند، به ویژه شعر که اصلاً قابل ترجمه نیست و هرگز متن عالی را نمی‌توان نقل کرد؛ چون وقتی به زبانی رفت نظام اش از هم می‌پاشد و وزن گسیخته می‌گردد و زیبایی اش می‌رود و دیگر اعجابی بر نمی‌انگیزد و مثل کلام عادی می‌شود و شرط اول در ترجمه خوب آن است که مترجم در موضوع مورد نظر، دانش و ذوقی همسان مؤلف داشته باشد.» (الحيوان، ج ۱، ص ۵۴ و ۷۴ نیز ر.ک.

کردعلی، ۱۹۹۱: ۴۵-۴۶ و سلوم، ۱۹۸۱: ۱۲۸)

اگر چه برخی محققان آراء او را در باب شعر، متأثر از آراء ارسطو می‌دانند، (احسان عباس: ۱۰۲-۱۰۴) اما جاحظ در این زمینه، خود دانش مستقلی داشته است و پاره‌ای نظریات او را می‌توان با جدیدترین نظریات ادب اروپایی مقایسه کرد و گاه به این باور رسید که او پیش از آنها به درک و دریافت چنین مسائلی در باب شعر رسیده است. (ولک، ۱۳۷۴، جلد دوم، صفحات ۳۲۲، ۷۱-۶۴ و گرین، ۱۳۷۶: ۸۸-۹۰)

۳- لفظ و معنی

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های جاحظ در سرتاسر آراء و آثار ادبی خود، بیان مساله لفظ و معنا و نوع رابطه آنها و جایگاه و تقدیم و تقدم یکی بر دیگری است. در نگاهی به کلیت آثار او می‌توان دریافت که جاحظ یکسره لفظ را بر معنا مقدم نمی‌دارد و به کل، معنا را متأخر از لفظ نمی‌داند. اکثر کسانی که جاحظ را همیشه طرفدار اصالت لفظ یا قالب پنداشته‌اند؛ نظر به قصه‌ای از او داشته‌اند که آن را در الحیوان آورده است و در آنجا جمله‌ای بر قلم رانده است که بعداً معروف و مثل گردیده است. نظر به اهمیت این بحث و برای آشنایی، خلاصه آن قصه آورده می‌شود.

«مردی به نام ابو عمرو و شیبانی روز جمعه در مسجدی دو بیت زیر را می‌شنود و از شنیدن آن چنان به وجد می‌آید که دستور می‌دهد دوات و کاغذ بیاورند و آن را برای او بنویسند:

فانما الموت سؤال الرجال	لاتحسبن الموت موت البلی
اقطع من ذاک لذل سؤال	کلاهما موت و لکن ذا

جاحظ چون این شیفتگی را در برابر شعر می‌بیند، می‌گوید: «به گمان من، صاحب این دو بیت اصلاً شاعر نیست. چون شاعر در این جا فقط معنای خوبی را ذکر کرده است، ولی معنا در هر بازاری یافت می‌شود و عربی و عجمی و بدوی و روستایی و شهری با آن آشنایند (و چیز مهمی نیست). هنر واقعی شاعر در راستی وزن، گزیدگی لفظ، آسانی مخارج حروف و آبداری کلمات و استحکام سبک است.» (الحیوان، ج ۳، ص ۱۳۲-۱۳۱)

این داستان و برخی شواهد دیگر، باعث شده است تا بسیاری از مورخان ادب، جاحظ را «لفظ مدار» بدانند. (زرین کوب، ج ۱، ۱۴۹) همچنان که جرجانی هم در دلایل الاعجاز با ذکر این داستان و البته اندکی متفاوت در نقل، چنین نتیجه‌ای می‌گیرد. (جرجانی، ۱۹۷۸: ۸-۱۹۷) اما وقتی دیگر آثار جاحظ، به دقت نگرینده می‌شود، این نکته پیدا می‌گردد که معنا را هم بسان لفظ مهم می‌شمارد و برای آن ارج و احترامی ویژه قائل است. این دوگانگی خواننده سطحی آثار جاحظ را سردرگم می‌سازد و برخی را هم بر آن می‌دارد که باور کنند که آراء جاحظ در این باب، پریشان و متناقض

است. (احسان عباس، ۱۹۸۱: ۹۸۱۰۰)

اما واقعیت آن است که جاحظ نگاه ثابت و یکنواختی به این مسأله نداشته است و کوشیده در طول زندگی نوع نگاه‌اش را کامل نماید. آراء گوناگون او در آثارش از همین تفاوت نوع دید برمی‌خیزد که در نهایت به گونه‌ای اعتدال لفظ و معنا می‌رسد و بر آن می‌شود که: «معنا، چه پست و چه بلند، چه جد و چه هزل، هنری یا ابزاری، هر چه هست، فقط یک واژه خاص هست که کمال مطلوب او می‌تواند بود و آن بهترین است و دیگر بهتر از آن معنا، معنایی نیست که اسم طبق و قالب او گشته باشد و دوگانگی و جدایی در میان نباشد.» (کردعلی، ۱۹۹۲: ۴۰ و ۳۷)

جاحظ، اگر چه در ظاهر به نظر می‌رسد که بین لفظ و معنا تباینی ذاتی می‌بیند و لفظ و قالب را مستقلاً برتر از معنا می‌داند؛ ولی چنین نیست و او فقط از جهت اولویت ذاتی و نه اولیت آن، لفظ را بر معنا مقدم می‌دارد و اصولاً قائل به تباين لفظ و معنا نیست و به صراحت می‌گوید: «معنای حقیر و فاسد و لفظ سست و پست وقتی در جایی نشست به آسانی بر نمی‌خیزد.» (البیان، ج ۱، ص ۸۵) و به شیوه‌های گوناگون هم در مجموعه آثار خویش تأکید می‌نماید: «حقیقت معنا آن است که اسم دقیقاً قالب او باشد و هر دو همخوان هم باشند و حق اسم هم آن است که نه بر معنا پیشی بگیرد و نه کم‌تر از آن گردد. چنان که مشابه و در هم نیز نباید باشند؛ چون اساس کار سخن، دریافت هر گروهی به قدر طاققت آنهاست و هر چه دلالت، آشکارتر و روشن‌تر و اشارات ساده‌تر و رساتر، کلام سودمندتر و بهتر است و آن دلالت‌هایی که به راحتی معانی سخت و پوشیده را آشکار می‌کند، بیان حقیقی هستند و همان‌هايند که خداوند - تبارک و تعالی - آنها را می‌شنود و می‌ستاید و بدان گونه گفتن می‌خواهد و بر می‌انگیزد. راستی که حقیقت و نهایت گفتار - که گوینده و شنونده هر دو بدان مایلند - فهمیدن و فهماندن است. خوب، با چه روشی بهتر می‌توان فهماند و معنا را رساند؟ دریافت این نکته یعنی بیان واقعی در این جایگاه.» (البیان، صفحات ۷۷، ۷۸ و ۹۱) این همان نظر نهایی جاحظ در باب «ساخت» اثر ادبی هم هست که کلیت یک پارچه متن را می‌سازد و قابل مقایسه است با آنچه که منتقدان امروزی از جمله «بارت» می‌گویند که «ادبیات چیزی جز شگرد نیست و شگرد ادبیات، همان هدف ادبیات است.» (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۵۷)

البته گفتنی است که از منظر بافت و ساخت کلمات و بیان جایگاه ویژه لفظ و معنا به صورت مستقل، جاحظ بر آن باور است که کاربرد و کارکرد الفاظ از کاربرد و کارکرد معانی جداست؛ چون معانی نهایت ندارد، در حالی که الفاظ و اسماء محدود و مقصورند. الفاظ و نهایتاً در ۵ قالب اصلی پیدا می‌شوند: اشارات، عقود، خط، حال یا نصبه (البیان، ج ۱، صفحات ۷۸۸۱)

وی در کل، لفظ آسان و معنای رسا را می‌پسندد و هدف اصلی کلام را هم، راحتی فهم و رسایی

بیان می‌داند و به همه کسانی که شیوه نوشتارشان پیچیده در لفظ یا دشوار در معناست، خرده می‌گیرد. از جمله بر اخفش نکته می‌گیرد که او ساده‌نویسی را نیاموخته است و اکثر جمله‌های اش دشوار است و در همین حال هم بدیع الزمان همدانی بر او خرده می‌گیرد که جاحظ عبارت‌های مصنوع و کلمات غیر مسموع ندارد. (حاجری، ۱۹۶۸: ۱۷۸-۱۷۰)

به هر حال نوع نگاه جاحظ بر لفظ و معنا، یکسویه و تمام شده نیست؛ به ویژه اینکه او مصرانه تأکید دارد که شاعر و نویسنده هیچ‌گاه نباید از کار خویش خوشنود باشد و سبک خود را تمام شده بپندارد بلکه باید همواره مخاطب را در نظر دارد و بداند که سخن را برای چه طیف و گروهی می‌نویسد و چنان بنویسد و بسراید که اگر عیب‌جویان بر کلامش ایراد گرفتند؛ به صورتی دقیق و آگاهانه بتواند پاسخ گوید. (الحيوان، ج ۱، ص ۶۲، ج ۲، ص ۲۷۴)

نکته بسیار مهم و دقیق جاحظ درباره لفظ و معنا آن است که وی علاوه بر موارد فوق، معتقد است ذوق زیباشناختی مردمان با دگرگونی‌های زمان در باب لفظ و معنا، دگرگون می‌گردد و هر زمانه‌ای سخن و نکته خاصی را می‌پسندد و بر همین مبنا، یک شاعر نمی‌تواند، شاعر همه زمان‌ها باشد؛ چنان که هیچ شاعری نمی‌تواند در همه موضوعات شعر بگوید و خوب و بلند بگوید. هر شاعری بر نوعی از معنا و جنسی از لفظ مسلط است، چنان که مثلاً کمیت در قصیده‌های بلند، فرزدق در مدح و جریر در غزل توانایند و این ارتباطی به شغل و پیشه شاعران ندارد. جریر مردی عفیف بود، اما بهترین عاشقانه‌ها را می‌سرود و بر عکس فرزدق همیشه با زنان محشور بود، اما شعر عاشقانه بلندی نگفت. (لییان، ج ۱، صفحات، ۲۰۹-۲۰۷ و ج ۲، ص ۲۳) در نظر او شعر، امری کاملاً نسبی و وابسته به مقتضیات زمان و مکان است و هرگز هم تحکم‌پذیر نیست و نمی‌توان آن را در جهت منافع خاص، از جمله تعلیم محدود کرد. وی با بیان این نکته‌ها راه را برای ناقدان بعدی مثل آمدی و قاضی جرجانی گشود. (سلوم، ۱۹۸۱: ۱۲۸-۹) این جنبه از نظریات او نیز از جهات بسیاری با نظریه‌های نوین ادبی در باب شعر مشابه است و گاه از منظر تقدم و اصالت، بر آنها پیشی دارد. (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۵۷، ۶۰۱-۶۰۰ و ۶۸۶)

جاحظ در بیشتر آثار خود از جمله البیان، نکته‌های روان‌شناختی و قابل تأمل در باب لفظ و معنا دارد که خود می‌تواند موضوع تحقیق مستقلی باشد. چنان که در بخشی از همین کتاب به نقل از صحیفه بشرین المعتمر در باب بلاغت لفظ و معنا می‌گوید: «یک ساعت سرحال بودن از روزهای طولانی کار با خستگی، بهتر به آدمی لفظ و معنا می‌رساند و وقتی که رسید باید کوشید که الفاظ راست و گوارا و گیرا و آسان باشد و معنا راحت و زود به چنگ آید و همه گیر شود و عام و خاص را در نوردد.» (الییان، ج ۱، ص ۱۲۷)

به هر حال، جاحظ در قلمرو نقد و ادب اسلامی فردی ممتاز و یگانه بود و با کوشش و ذوق خویش و بهره‌گیری از اطلاعات وسیع در زمینه‌های مختلف علمی و فرهنگی، قلمروها و آفاق تازه‌ای را به روی نقد و ادب مسلمین و دیگر اقوام اسلامی گشود. (شوقی ضیف، ۱۹۶۴: ۸۳) از تأثیر موسیقی الفاظ بر روی معانی، تا راز اعجاز در ساخت و بافت اثر هنری در آثار او مطالبی آمده است. او جزو نخستین دانشمندانی بود که در حیطه نقد ادبی کوشش کرد از تجربه‌های شخصی تا تأملات جمعی همراه با نگاهی منصفانه، همه را مایه و پایه‌ای برای درک و تحلیل بهتر و دقیق‌تر اثر ادبی سازد و ساخت و پیروان فراوانی هم یافت. (سلوم، ۱۹۸۱: ۱۲۲) هر چند جاحظ می‌توانست بسیار فراتر از آن چه رفته بودند، برود اگر «اندیشه را کمتر به شوخی گرفته بود و به جای تحقیر ادبیات ملل، بیشتر و بهتر آنها را می‌شناخت.» (م. عبدالجلیل، ۱۳۶۳: ۱۳۹)

پی‌نوشت

۱. مجموع رساله‌های جاحظ به صورت‌های مختلف در دنیای عرب زبان چاپ و منتشر شده است. یکی از بهترین و منقح‌ترین چاپ‌های این رساله‌ها از آن ابوملحم است که مجموع رسائل جاحظ را در سه کتاب فراهم آورده است و یکی از آنها را به رساله‌های ادبی جاحظ اختصاص داده است. در این کتاب ابوملحم ۲۱ رساله از رسائل ادبی جاحظ را آورده است که با رساله «کتمان سر» آغاز می‌گردد و با رساله «تربیع و تدویر» پایان می‌پذیرد. در این بیست و یک رساله چند رساله مستقل هم دیده می‌شود که به صورت مستقیم به بحث از ادبیات و حوزه‌های مرتبط با آن پرداخته است. علاوه بر رساله البلاغة و الايجاز، جاحظ رساله البلاغة و الاعجازی هم داشته است که تا به امروز هنوز یافت نشده است.

۲. باید در نظر داشت که عرب با اعرابی متفاوت است. صاحب صحاح می‌گوید: عرب جیل من الناس و نسبة اليهم عربی و هم اهل الامصار. و الاعراب منهم سكان البادية و النسبة اليهم اعرابی و ليس الاعراب جمعاً للعرب بل هو اسم جنس ر. ك. صحاح ذیل لغت عرب.

ابوملحم، علی (۱۹۸۷) رسائل الجاحظ الادبیه، دار و مكتبة الهلال، بیروت، الطبعة الاولى
ابن سلام جمحی، طبقات الشعراء، اعداد اللجنة لنشر تراث العربی، دار النهضة العربية للنشر، بیروت، بی تا،
الطبعة الاولى

احسان عباس (۱۹۸۱) تاریخ النقد الادبی عند العرب، دار الثقافة، بیروت، الطبعة الثالثة

احمدی، بابک (۱۳۸۰) ساختار و تأویل متن، نیلوفر، تهران، چاپ اول

بلا، شارل (۱۹۸۵) الجاحظ، ترجمه (به عربی) ابراهیم الکیلاتی، بی نا، دمشق، الطبعة الاولى

ج. م. عبدالجلیل (۱۳۶۳) تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرتاش آذرنوش، امیرکبیر، تهران، چاپ اول

جاحظ، الحیوان (۱۹۶۹) تحقیق عبدالسلام محمد هارون، دار احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الثالثة

جاحظ، البیان و التبیین (۱۹۳۲) حقه و شرحه حسن السندی، مطبعة الرحمانیه، قاهره، الطبعة الثانية

جرسانی، عبدالقاهر (۱۹۷۸) دلائل الاعجاز، تصحیح السید محمد رشید رضا، دار المعرفه، بیروت،

الطبعة الاولى

حنالفا خوری، (۱۹۵۳) الجاحظ، دار المعارف، مصر، الطبعة الاولى

حاجری، طه (۱۹۶۹) الجاحظ حیاته و آثاره، دار المعارف، مصر، الطبعة الثانية

داود سلوم (۱۹۸۱) مقالات فی التاريخ النقد العربی، نشر وزارة الثقافة و الاعلام، بغداد، الطبعة الاولى

ذکاوتی قراگوزلو، علیرضا (۱۳۸۰) جاحظ، طرح نو، تهران، چاپ دوم

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳) نقد ادبی (جلد اول)، امیرکبیر، تهران، چاپ سوم

شوقی ضیف، النقد (۱۹۶۴) دار المعارف، مصر، الطبعة الثانية

طه حسین (۱۹۶۸) من تاریخ الادب العربی، جلد دوم، الطبعة الاولى، بی نا، قاهره

طه حسین (۱۹۵۱) مقدمه نقد النثر (منسوب به قدامت بن جعفر) تصحیح محمد عبادی، دار المعارف، قاهره،

الطبعة الاولى

عاکوب، علی العیسی (۲۰۰۲) التفكير النقدي عند العرب، دارالفکر المعاصر و دارالفکر، دمشق، الطبعة الاولى

عسکری، ابوهلال، کتاب الصناعتین - الكتابة و الشعر - تحقیق علی محمد البجاوی، محمد ابوالفضل

ابراهیم، مطبعة عیسی البابی الحلبي و شرکا، بی تا، الطبعة الاولى

عتیق، عبدالعزیز (۱۹۸۶) تاریخ النقد الادبی عند العرب، دار النهضة العربی، بیروت، الطبعة الرابعة

کردعلی، محمد (۱۹۹۱) عمرو بن بحر الجاحظ، دار المعارف للطباعة و النشر، تونس، الطبعة الاولى

گرین، ویلفرد؛ مورگان، لی؛ ویلینگهم، جان (۱۳۷۶) مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، نیلوفر، تهران،

چاپ اول

ولک، رنه (۱۳۷۳) تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، جلد اول، نیلوفر، تهران، چاپ اول
ولک، رنه (۱۳۷۴) تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، جلد دوم، نیلوفر، تهران، چاپ اول
ولک، رنه (۱۳۷۹) تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، جلد چهارم، نیلوفر، تهران، چاپ اول